

دکتر ناصر الدین صاحب الزمانی

واکنش دربیر ابر انتقاد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

درسهای از جامعه‌شناسی ایران

۱ - از خود بیگانگی فرهنگی

«منجمی به خانه درآمد. یکی مرد بیگانه دیده، بازن او ، بهم نشسته !»

دشنام و سقط گفت ، وفتنه و آشوب ، برخاست !
صاحب‌دلی که بر این واقف بوده گفت :

« تو بر اوج فلک ، چمدانی چیست ؟! که ندانی که دوسرایت
کیست ؟! (۱)»

نقد طنز آمیز «سعدی» از منجمی که دعوی شناخت آسمان‌ها
داشت، لیکن از احوال درون‌خانه‌ی خویش ، بیخبر بود، اینک در
جهان‌سوم ، طنینی مجدد ، وابعادی تازه ، می‌یابد:

«تابه‌کی از قرب سخن گفتن ، واز معارف غربی بیچون

وچرا ، ترجمه کردن ، واز احوال فرهنگ خویش ، ویزکی‌ها، رسالی‌ها
و نارسائی‌های آن ، بادیدی پژوهشگرانه ، غافل ماندن !!

نسلی جوان‌تر ، اینک آشکارا مارا متهم می‌کند که :

«ایرانی ، درباره‌ی ایران ، مطالعه نمی‌کند !» (۲)

به سخنگویی از جانب یک‌موج فزاینده و شکوفای تازه

در جهان‌سوم ، واز جمله در ایران ، «نعمت‌الله کیکاوسی» ، بی‌پروا ،

به نقد تحصیل کرده‌ها و روشنفکران غرب‌زده پرداخته می‌نویسد که :

«اگر بگوئیم ، روشنفکری در ایران ، برابریست با عاریه

گرفتن ژرف‌اندیشی‌های نیم‌بند غربیان ، ترفاه‌گویی کرده‌ایم ،

ولی نه چندان زیاد !»

اما اگر از کمبود مطالعات ایرانی ، در باره‌ی مسائل ایرانی

بنالیم ، مبالغه نکرده‌ایم که هیچ ، وخامت اوضاع‌ارام تا حد

زیادی برده پوشی کرده‌ایم. چه، فکر بکر ایرانی در خصوص جنبه‌های مختلف زندگی ایرانی، همانقدر کم است که خانه‌های اردان‌قیمت در تهران.

استادی که می‌خواهد، تائید روابط تیره‌ی والدین را برتریت کودکان نشان دهد، ارقامی چند از کتابهای روانشناسی منحصر به‌زندی غرب، ارائه می‌دهد!

اگر سخن از آموزش و پرورش رود، دهها فرضیه‌ی از جان دیویی، برتراند رسل، و دیگر نویسندگان غرب بهمان می‌آید، بدون اینکه اشاره‌ای به مشکلات خاص ایران، در این زمینه‌شود، و یا راه‌حل‌هایی برای کشودن آن‌ها، پیشنهاد گردد.

و حتی سخن از تعاون می‌رود، تاریخچه‌ی این جنبش، موفقیت‌ها، و شکست‌هایش، در غرب تشریح می‌شود. در حالی که تعاون، بخصوص، تعاون کشاورزی، پیشرفت لازم را در ایران، نداشته است. و این خود شایسته‌ی تحقیق فراوان است.

بطور کلی، محقق ایرانی، یا عبارت صحیح‌تر، عاریه‌تورژرف اندیشی غربیان، ترجیح می‌دهد، راجع به‌بزه‌کاری کودکان در فرانسه، و رفتار بی‌بند و بار جنسی در کشور های اسکانديناوی، پژوهش کند، تا درباره‌ی مثلا مشکلات ویژه‌ی جوانان ایرانی.

... ترجمه‌ی مطالب نیم‌بند غربی برای سرهم کردن پایانه‌ها، خیلی آسانتر از تحقیق در خصوص يك مسئله‌ی کاملاً ایرانی است ...

اطلاع از آنچه در سایر کشورهای جهان می‌گذرد، نه تنها بدنیست، بلکه لازم هم هست. ولی توجه انحصاری، به آنچه خارج از مرزهای ایران رخ می‌دهد، نشان باوری از انعطاف‌فکری است ... (۳)

مسئله‌ای را که ناقد محترم، مطرح ساخته است بدون آنکه در اینجا بخواهیم به بررسی علل آن بپردازیم، می‌توان با طرح تعدیلی، در زمان حاضر در بالغ بر هفتاد درصد از موارد درست دانست. مهمتر آنکه وی تنها کسی نیست که چنین درک و شناختی نائل آمده است. بلکه وی، چنانکه اشاره رفت، همگویی یک‌نسل،

سخنگوی يك موج فزاینده است که دست کم از هجده سال پیش، در ایران، آشکارا، اعلام خطر غریب‌دگی، و غریب‌گرایی ایرانی کرده است. اهمیت طرح مجدد و مکرر این بحث، در گسترش بی‌بستگی

آن، در میان قشرهای جوان‌تر روشنفکران هاست. شکست‌هایی مرتب غرب نیز در حل مسائل بسیاری، در طول بیست و پنج سال گذشته، و سازش‌های اعجاب‌انگیز دشمنان وفاق‌دان سوخته

خورده‌ی آرمانی آن با یکدیگر، واکنشی طبیعی از تردید، در برابر دانش‌ها، راه‌حل‌یابی‌ها، و پیشنهادهای غربی، در میان افراد و گروههایی از روشنفکران جهان سوم، پدید آورده است. آنها،

دیگر نمی‌خواهند، درست، راه‌حل‌های غربی را، به‌یاد بیاورند. آنها، دیگر نمی‌خواهند، تنها مستمع محض بوده، و غرب، تنها متکلم

وحده باشد. آنها، خواهان، مکالمه، خواستار گفتگو، داد و ستد، نه تنها در عرصه‌ی اقتصاد، بلکه همچنین در قلمرو اندیشه

بافرباند! بدیگر سخن، جهان سوم، خواهان هویت فرهنگی است. ولی، خواستار استقلال، از جمله در فراخزای اندیشه و فرهنگ است.

پدیده‌ای را که نویسنده‌ی «ایرانی، دوباره‌ی ایران، مطالعه نمی‌کند» بیان کرده است، اگر بخواهیم از نظر آسیب‌شناسی اجتماعی، تحت عنوان اصطلاح ویژه‌ای، بیان کنیم، عبارت خواهد بود، از پدیده‌ی زیانمند «از خود بیگانگی فرهنگی».

تا حد بسیاری، «از خود بیگانگی فرهنگی» را، از جمله، می‌توان ناشی از عوارض مستقیم، و غیر مستقیم استعمار، تسلط

سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی غرب، در طول یک قرن و نیم گذشته بر آسیا و آفریقا، و عقب ماندگی متقابل این سرزمین‌ها، دانست. و درست، رشته‌ای از جامعه‌شناسی که بیش از هر رشته‌ی

دیگر، شایسته است، می‌تواند، و باید به تحلیل آن پردازد، جامعه‌شناسی معرفت، یا جامعه‌شناسی دانایی است. یعنی

رشته‌ای که از آغاز نوبت اسامیل تاکنون، طی سه مقاله، در مجله‌ی نکین (شماره‌های ۱۲۰ - ۱۱۸) بدان توجه شده است. لیکن متأسفانه،

یک تذکر همکارانه همراه با پیشنهادی اصلاحی، بر اثر حساسیت شدید دوشترجم ترجمند، در برابر آن یادآوری، و سوء تعبیر آنها

از آن، بعنوان نقدی مخرب، خطر آفرین ایجاد کرده است که موضوع اصلی جامعه‌شناسی معرفت، از مسیر واقعی خود منحرف شده، و بجای گسترش معرفت، بی‌معرفتی‌هایی را دامن‌زنند.

از اینرو، با دزهر این غذای زهر آگین شده را، نیز ناچاره در خود از باید، جستجو نمود.

۲- چگونه معرفتی؟!!

جامعه‌شناسی معرفت یادافانی، وظیفه دارد که از جمله

مبانی انواع معرفت دانایی‌ها و چگونگی ساخت فرهنگی یک جامعه را با شکل ویژه‌ی اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی، سیاسی، نظامی، مذهبی، اخلاقی، تاریخی، و روانی مردم آن، مطالعه کند، و بی‌یافتن تفاوتی چرایی‌ها باشد که مثلا:

۱- چرا یک نوع دانش، یک نوع، یا انواع خاصی از تفکر فلسفی، نوع یا انواع از جهان بینی‌های مذهبی و اخلاقی، در جامعه‌ای

پیدا می‌شود، انعکاس می‌یابد، رشد می‌کند، شاخه شاخه می‌شود، تکوین می‌شود، رشته‌ها و فرقه‌هایی تازه، و گفتگوهای پیردانش و

مثنی‌سازی را، دامن می‌زند، همچنان انقلاب می‌آفریند، یا برعکس، بای‌اعتنای اکثریت، و استقبال اقلیتی روبرو می‌شود و همانند آن

این چرا جزئی‌ها، که با شکوهی بدان‌ها همه از موضوعات جامعه‌شناسی دانایی است.

۲- همچنین، شاهدی از نمونه‌ی کار جامعه‌شناسی معرفت، فرد یا افرادی، ظاهراً بنا بر احساس مسئولیت روشنفکرانه،

بخاطر کنش دامن‌های معرفتی ضروری، در میان جامعه‌ی خود، بخاطر زدایش نادانی‌های زیانمند، یا پلایش فرهنگی، و تزکیه‌ی

اخلاقی، بیاری نوران معرفت، در میان طبقات مردم خویش، مباحث معرفتی تازه را از جامعه‌ای دیگر، به‌عاریت گرفته، و با

ترجمه‌ی کتابی، به تبلیغ و اشاعه‌ی آن، در سرزمین مادری خویش می‌پردازند. دیگران، اقدام سودمند آنان را می‌ستایند، از ایشان عمیقانه به‌آوای بلند، سپاسگزار می‌شوند، و ده‌آورد ایشان را، پس‌گرمی می‌دارند. لیکن، اینان نیز، بنا بر همان احساس

مسئولیت حرفه‌ای و وجدان کار، بی‌آمدکار ایشان را به‌پویایی نهایی، بخاطر بهبود و سودمندی بیشتر، قیامتند می‌دانند. از این رو نیز، در برابر تشویق‌ها، قدراتی‌ها، و ستایش‌های صمیمانه‌ی خود، به تذکار پیشنهادی اصلاحی، درباره‌ی موردی چند می‌پردازند.

این هنگام، چه روی می‌دهد؟!!

ناگهان مدعیان ابلاغ پیام معرفت و صلح و روشنی و تفاهم بیشتر، از گوهر دومین دولت، پر خالق می‌کشند، و پیشنهاد دهنده را بنیاد استهوار می‌گیرند، او را به طعن، باطنوی سیاه، از ارباب

می‌توانیم در شناخت بهتر جامعه ، و مسائل خود ، فراگیریم !
در آغاز نوروز امسال ، در همین جله (نگین ، ش ۱۱۸) مقاله‌ای بنام «کلیاتی درباره‌ی جامعه‌شناسی دانش» به ترجمه‌ی مشترک دوتن ، از کتاب «کارل مانهایم» انتشار یافت. در پیشگفتار خود ، آقایان مترجمان ، تحت عنوان «اشازات مترجمان» ، با تاکید بر لفظ «مترجمان» و «ما» - مظهر یک همکاری و کار دسته جمعی با مسئولیت مشترک - نگاشتنده که :

«برای ما ، آشنائی با جامعه‌شناسی دانش» ضروری مینماید. [از اینرو] چند صفحه‌ای از کتاب مترجمان و فصل «آرمان و ناکجا آباد» - مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی دانش - اثر کارل مانهایم ، انتخاب شد ، یا تغییراتی در سرفصل‌ها و بعضی از عبارات ، و گزینش مطالبی که حکم کلیات را برای آشنائی با این نوع جامعه‌شناسی دارند» (نگین ، ش ۱۱۸ ، ص ۶۶ - ۶۵).
واکنش ما ، در برابر این اقدام ، در شماره‌ی بعد نگین ، چنین بود :

«در شماره‌ی ویژه‌ی نوروز ۱۳۵۴ مجله نگین ... بقلم دوتن از مترجمان گرامی ، تحت عنوان «کلیاتی درباره‌ی جامعه‌شناسی دانش» پیش آگهی شده‌است که کتاب «آرمان و ناکجا آباد» نوشته‌ی کارل مانهایم ... در دست ترجمه‌ی ماست ، و امید می‌رود که در آینده‌ی نزدیکی ، انتشار یابد. این پیش آگهی ، یک خبر خوش ، یک مزدگانی ، و اطمینانی برآوردنده برای ارباب معرفت است. زیرا کتاب مانهایم ، از زمره کتابهای ارزنده و نادری است که راهی تازه را می‌گشاید ، رشته‌ای نو را در دانش بشری ، دامن می‌زند ، و مکتبی جدید را ، در معرفت انسانی تاسیس میکنند. از آن جمله کتابها که هر بیست و پنج سال یکبار ، در جهان شناخته شده و سربلند می‌شوند ، می‌توان انتظار نوشته شدن و انتشارشان را داشت تا هر روز و هر ماه و هر سال» (نگین ، ش ۱۸ ، ص ۱۰).

ایا برآستی ، مترجمان گرامی ما ، حتی از خانواده ، بستگان ، دوستان ، و استادان خود ، هرگز انتظار چنین تشویق و ستایشی را برای حسن انتخاب خویش ، و ارزش کاری‌تان که بدان روی آورده‌اند در این شهری که گویا در تعلق افراط ، و در تشویق راستین بخل می‌ورزد ، داشته‌اند ؟
در برابر این ابراز تشکر که ما آنرا ، عیدی آنان به ارباب معرفت تلقی کردیم ، اینک آنان چگونه پاسخ می‌دهند ؟ بزودی خواهیم دید ، یا که قبلا دیده‌اید .
در هر حال ، پس از آن مقدمه‌ی همکاری و وصیانه ، افزودیم که :

«از آنجا که ترجمه‌ی کتاب «آرمان و ناکجا آباد» ، هنوز پیاپی و بیچاپ نرسیده‌است ، یادآوری پاره‌ای نکات اصلاحی ، برای تجدید نظر در ترجمه‌ی برخی اصطلاحات ، بهنگام خواهد بود ، تا تلاشی بدین سترگی در ترجمه‌ی این اثر گرانبها ، بی‌آمدی مطلوب‌تر بباد آورد ، و ما را بیشتر مرهون همت مترجمان گرامی آن دارد» (نگین ، ش ۱۱۸ ، ص ۱۱).

بقیةی گفتار ما را ، اگر خوانندگان گرامی خوانده باشند ، خود بر شیوه‌ی تقدار ، پیشنهاد و تقدما آگاهند .

اما واکنش مترجمان گرامی ما ، که آنرا ، به حق می‌توان درسی از جامعه‌شناسی ایران دانست ، چگونه بوده‌است ؟ این گونه :
«هر مترجمی ، وقتی در مقابل متنی قرار می‌گیرد که چندی است و کلمات در آن ، مثل انشاءهای آقای صاحب‌الزمانی ، بی‌درو پیکر نیستند ، ناگزیر می‌شود بهترین کلمات را ، در مقابل اصطلاحات

معرفتی می‌خوانند ، و بجای توجه بدان همه حسن نیت ، سیاسی و قدردانی ، تنها ، بگفته‌ی خودشان ، بخاطر یک پیشنهاد اصلاحی او ، از مشکل خود ، با این یک نفر از «ارباب معرفت» ، شکایت میکنند و تیشه را بر گرفته به ریشه‌ی او می‌زنند که :
- همه سخت برت و بیلاست. همه‌ی گفته‌های انشاءهایی بی‌درو پیکرند .

این جامعه ، و این روشنفکران راجه می‌شود ، چه بیماری و عارضه‌های گریبانگیر آنان شده‌است ؟ این هم حساسیت‌تر بر ابر عدم قبول دویسته ، در برابر احتمال عدم پذیرش کمال مطلق آنان ، از چیست ؟ چرا می‌خواهند بزور و برخاش ، همه به پندارند که آنان عقل کل‌اند ، مصون از هر گونه لغزش‌اند ، اثرشان مثل اعلی‌ازاصالت ، استواری ، انضباط منطقی رسائی و انسجام محض است ، و سخن دیگران ، همه انشاءهایی برت و بیلا و بی‌درو پیکرند ؟ این همه ، خود پسندی و خود برتر بینی از چه ناشی شده‌است که از خواندن کتابی چند در معرفت و اخلاق ؟

سرانجام ، جامعه‌شناسی معرفتی که آنان ، خود را مبلغ منجبر به فرد ، و متکلم وحده‌ی آن می‌دانند ، و حاضر نیستند ، حتی بخاطر کمال بیشتر آن ، کوچکترین پیشنهاد و نقدی را ، بپذیرند ، چه تفاهم و معرفتی را ، به‌بهای این همه جز میگیری و دعوی کمال محض ، می‌خواهد در میان جامعه‌ی ما گسترش دهد ؟
بالاخر از همه ، بعنوان نمونه ، در میلمان و پیام‌آوران خود ، چه تأییری انسانی و اخلاقی ، بخشیده‌است ؟ چه انعطاف پذیری و نرمشی را در آنان ، ایجاد کرده‌است ؟ و تا چه اندازه از بر خاشکری های آنان کاسته ، و بر تفاهم جوئی و صفای عاطفی ایشان ، افزوده‌است ؟ آخر :

ذات نیافته از هستی بپیش ؟
کی تواند که شود ، هستی بخش ؟
چرا یک معرفت روشنی بخش انتقالی از جامعه‌ای ، به جامعه‌ای دیگر ، بجای گسترش لطف و بالایش اخلاقی ، بجای ایجاد حسن تفاهم و هم اندیشی میان روشنفکران تکر و تنها ، خود بیشتر ، سم پاشی و بی‌معرفتی می‌کند ؟ چرا در میان جمعی سست پیوند ، بجای برقراری همبستگی ، بر تفرقه و بی‌توجهی می‌افکند ؟ بجای صفا ، تیرگی ، بجای بهیبت ، تخم کینه‌توزی می‌پراکند ؟ آیا این نقص در ذات آن معرفت است ، یا در خازنی عاریتی تازه‌ی اوست ؟ عیب از ظرف است ، یا از ظروف ؟
ما فاقد صلاحیت درک پیام‌رستین و انسانی آن رشته‌ی معرفتی ، یا آن همه آوازه ، خود جز آوای طبلای تپی ، بیش نیست ؟ آنرا ، خود پیامی جز ایجاد جنگ و تفرقه ، جز دامن زدن به اغراض ناآگاه شخصی ؟ جز برانگیختن خود کامگی‌ها و خود برتر بینی‌های زیانمند هنری بیش نیست ؟

قا تکلیف چنین نکته‌ای حساس ، روشن نشود ، آبارواست که مامعجزان ، چشم‌پسته به تقلید از غرب ، میلفانه ، دانشی را علمی‌ترین دانش مغرب زمینش بنامیم ، و رشته‌های چنین آشوبگر و راکه دست‌کم می‌تواند ، و اعطائی غیر منعمظ برای ما بیرو رواند ، با ترجمه و بدست خون ، بلای جان مردم خویش بسازیم !

۳- طلوع صبحی کاذب !

اینک ، در اینجا چه روی داده‌است ؟ و اماز آن صرف نظر از جنبه‌های شخصی ، موقت و گذران و فراموش شدن آن ، بعنوان شاعر ، بعنوان نمونه ، و مثنی از خروار ، چه در س ، یا در س‌هایی

متن اصلی فراد نهد. (نگین ش ۱۲۰ ص ۱۵)

بعبارت دیگر:

- تعریف‌های مال خودت، و فضولی موقوف - کارما جدی است، نه مانند انشاءهای بی‌دروپیکر تو. و مابترین اصطلاحات را انتخاب کرده‌ایم!

آیا تناسبی میان این واکنش پرخاشگرانه، خود پسندهانه اهانت تمیز، خارج از موضوع، آنهم از طرف يك مبلغ جامعه شناسی معرفت، در برابر آن همه ادب و پیشنهاد همکاری وجود دارد؟ دست کم ما، یکی از دقیق‌ترین خوانندگان نوشته‌های شما بوده‌ایم؟ این همه معرفت، بگفته‌ی لوطی‌ها، از چه حاصل شده است؟ از جامعه شناسی معرفت؟

چرا، واکنشی خارج از موضوع؟

بررسی انشاء شما، یا شیوه‌ی نگارش و انشاء‌های ما کجا مطرح بوده است؟ و شما در کدام فرصت پانزده روزه به بررسی تمام انشاءهای من و چند ساله‌ی ما، پرداخته‌اید که همه ما بی‌دروپیکر یافته‌ایم؟ و بعد، اگر معلم انشاءید، و زبان فارسی را نیز همانند جامعه شناسی معرفت، در دست حق مطلق خود می‌دانید، چه نمونه و الگویی را، بعنوان يك انشای بادر و بیکر بدست می‌دهید؟ فقط انشاءهای خودتان را؟

مشکل واقعی مترجم محترم، و پرخاشگر جامعه‌شناسی معرفت، با ارباب معرفت چیست؟ این همه جنک از برای چیست؟ بخاطر معرفت؟ آری جنک بخاطر صلح! این را، بارها بارها شنیده‌ایم. از نیکسون تا موشه‌دایان، همه همین را گفته‌اند.

۴- معیار حقیقت: روابط یا ضوابط

یکی از دو مترجم محترمی که قبلا اثر خود را، بنام مشترک و در نتیجه اخلاق و قانونا، با مسئولیت مشترک - منتشر ساخته بودند، پس از نضنین برخورد با انتقاد، اینک، می‌نویسند:

«از آنجا که مجرم اصلی تهیه مقدمه‌ای بر آن قسمت ... که در نگین بچاپ رسیده آسته این بنده بوده آسته و حضرت آقای (نام مترجم دیگر) .. تنها در ترجمه متن کامل مانهایم، با اینجانب شراکت دارد، و احتمال آن می‌رود که خدای ناگفته گردی از مراتب بی‌اطلاعی و بی‌بیداری بنده - آنچنانکه آقای صاحب‌الزمانی می‌گویند برقبای این رفیق دیرینه بنشیند .. و نیز از آنجا که هم درباره‌ی مطالب مانهایم، و هم درباره‌ی اصطلاحاتی که ما ذکر کرده‌ایم آورده‌ایم، که اگر دو قبال آن سکوت کنیم، ممکن است خواننده‌ی احتمالی آن مطالب را، به اصالت و دقت ترجمه بدبین کرده باشیم، و وظیفه‌ی خود دانستیم، تا چند نکته‌ای را .. که بی‌جهت، به مختصر برگزار شده بود، توضیح دهیم» (نگین ش ۱۲۰ ص ۱۴)

بدین‌سان، مشکل اصلی ناقد پرخاشگر محترما، با یکی از ارباب معرفت، در حقیقت دو نگرانی کاملا شخصی است:

۱ - بیم کدورت و از دست دادن دوست.

۲ - بیم از دست دادن اعتماد مشتری.

در نتیجه، تلاش دفاعی بخاطر:

۱ - حفظ دوست، به‌بهای ایشه‌زدن بریشه‌ی دیگری.

۲ - و حفظ بازار، به‌بهای هرگونه مخالفت با حقیقت.

کوتاه سخن، حفظ روابط، به‌بهای قربانی کردن ضوابط، تانه دوست‌برنجید، و نه اعتماد خوانندگان احتمالی، نسبت به اصالت ترجمه، متزلزل شود.

بدیهی است، حفظ روابط دوستانه، لازمه‌ی زندگی اجتماعی است. لیکن به‌چه بهائی؟

حفظ رابطه، ترجیح رابطه برضابطه، خوبی محافظه‌کارانه و سوداگرانه است، نه شیوه‌ی ارباب تحقیق، شیوه‌ی ارباب پژوهش، فورمولی است که در بیست و پنج قرن پیش، ارسطو به دست داده است:

- افلاطون، نردمن عزیز است. لیکن حقیقت، از افلاطون نیز عزیزتر است.

ایلك می‌پرسیم:

- چرا تکرانید که ممکن است، دوست شما، از شما برنجید؟ از دوخال خارج نیست: شما یا حقیقت را گفته‌اید، یا خطا کرده‌اید؟

اگر حقیقت را گفته‌اید، دیگر چرا دوست شما باید برنجید؟ و اگر خطا کرده‌اید، چرا، پژوهش نمی‌کنید برید که هم دوست شما، و هم دیگران از شما فرنجند؟

منشاء تولید این نگرانی‌های شخصی چیست؟ و کیست؟

یکی از ارباب معرفت، یا خود ناقد محترم!

و سرانجام، چه درس هله‌ی از بیگردد این مورد (کیس) میتوان، بی‌ا گرفت؟

اولین درس، شناخت کیفیت روحیه‌ی همکاری گروهی و کار دسته جمعی غلب در ایران است:

- با نضنین تلنگر و واکنش انتقادی، تفرقه، جبهه‌گیری شخصی، و خطر بهم خوردن دوستی‌های دیرینه، و پایان مسئولیت مشترک در کار دسته جمعی، و تبدیل همای وحدت به دشمنی متفرق و خردگرا.

دومین درس این (مای من شده)، بخاطر دوستی و عواطف شخصی، برای اینکه قبال کدورتی برقبای دوست دیرینه‌اش نشیند، ضوابط را فدای روابط کرده، و با آنکه اصولا قبول ندارد، به استهزاء می‌گوید:

من مجرم اصلی بوده‌ام.

این مسئله، از نظر اخلاقی، همچنان مطرح است که:

- احتمال برنجش کار دیرین چرا!!

اگر کسی، اثری را که بنام مشترک او، و رفیقش منتشر شده است، ولی در اصل، تنها رفیقش آنرا نوشته بوده آسته، نه او، خواننده‌ی است و به انتشار آن رضایت داده است، دیگر، چه برنجش و قبال کاری که می‌خواسته است، از شهرت و افتخارش بطور مشترک برخوردار شود، می‌تواند در برابر مسئولیت تبمی‌اش داشته باشد؟

اگر، بی‌اطلاع و مصوب او، رفیقی خواسته است، او را نیز در افتخار خود سهیم سازد:

(الف) - چرا، تا قبل از آنکه از آن کار انتقادی بشود، ترنجیده آست؟ از چه وقت باران دیرین، تنها در شادی‌ها و افتخارات باید سهیم شوند، و بهنگام مشکلات ناشی از مسئولیت مشترک، ما را تنها گذارند؟

ب - چرا، دوستی که مطمئن از واکنش دوست خود، بویژه در برابر انتقاد نیست، باید اثری را، بی‌اجازه و اطلاع او، بنام مشترک خود و او منتشر سازد؟ و چرا این حقیقت را که رعایتش لازمه‌ی امانت ادبی است، نخست کتمان می‌کند، و تنها هنگامی که به‌مشکلی برمی‌خورد، بدان اعتراف می‌ورزد؟

در هر حال، نگرانی دوم نویسنده‌ی مقدمه بر ترجمه‌ی مانهایم، پس از رنجش احتمالی دوست، بگفته‌ی خود اینست که:

بقیه در صفحه ۴۲

واکنش در برابر انتقاد (بقیه)

«ممکن است خواننده‌ی احتمالی آن مطالب... به اصالت و دقت ترجمه» ، بدین شود .

در نوشته‌ی ما ، هیچگونه اشاره‌ای به ارزش ترجمه‌ی ایشان فرفته است ، حتی ایشان گزیده‌اند که چرا نویسنده :

« در بین حدود صدوبیست اصطلاحی که در ترجمه‌ی ... از متن مانهایم ... یافته‌اند ، فقط بیست و نه اصطلاح چسبیده‌اند ، و ... اینطور که نوشته‌شان ، نشان می‌دهد ، در بقیه .. ضعیف و فتوری نیافته‌اند »

بگذریم که سکوت درباره‌ی دیگر اصطلاحات ، همه معنی‌اش این نیست که در آنها ضعف و فتوری یافت نمی‌شود . سبب اصلی پرداختن بدان يك واژه نیز ، بیشتر بدان جهت بوده است که آن واژه ، حکم واژه‌ی مادر ، و نام يك علم را داشته است . نخست اهل يك فن ، باید درباره‌ی نام فن و علم خود ، با هم توافق کنند ، و بعد به دیگر نکات جزئی و تفصیلی بپردازند . در حال ، بدین دلیل و به دلایلی دیگر چند که ضمن بحث ، به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد ، مایه شیوه‌ی ترجمه‌ی ایشان ، کوچکترین اشاره‌ای نکرده‌ایم . اما ، ایشان خود ، درباره‌ی چگونگی ترجمه‌ی خویش ، و رعایت اصالت و امانت آن گفته‌اند که :

« ... چند صفحه‌ای از کتاب ... مانهایم ، انتخاب شد ، با تغییراتی در سرفصل‌ها ، و بعضی عبارات ، و گزینش مطالبی که حکم کلیات را ، برای آشنایی با این نوع جامعه شناسی دارند (تکین ش ۱۱۸ ر ص ۶۶) . ترجمه‌ای ، با :

(الف) - «تغییراتی در سرفصل‌ها» .

(ب) - تغییراتی در «بعضی عبارات» .

(ج) - و سرانجام «گزینش مطالبی که حکم کلیات را دارند» .

خود انصاف دهید ، آیا هنوز اخلاق ، قانون ، و عرفا ، میتوان چنین عملی را ، ترجمه نام نهاد؟ و آنوقت بیم داشت که مبادا ، بر اثر انتقاد کسی ، خواننده‌ی احتمالی آن ، نسبت به اصالت و دقت ترجمه بدبین شود ؟

کتاب مانهایم ، يك اثر کلاسیک و مهم بود جامعه‌شناسی است ، اینک که کسانی زحمت با اصطلاح ترجمه را بخود می‌دهند ، چرا باید آنرا بدینگونه به سلیقه‌ی شخصی خود ، دستکاری کنند ، و تغییر دهند ؟ آیا انشاء «مانهایم» را نیز مانند انشاءهای ما ، بدینگونه یافته‌اند که خواسته‌اند ، صورت ویراسته‌ای آنرا ، از زبان فارسی بدست دهند ؟

ناقد محترم ، با تلویحی ابلغ از تصریح ، به عنوان قبول مسئولیت تمام مقدمه ، و اظهار نظر مابعد ترجمه‌ی «مانهایم» ، و تاکید بر اینکه «این البته ، يك بحث وسیع فلسفی است که تعقیب آن ، در خود این مجیزه‌ی اندک نیست» (تکین ش ۱۲۰ ر ص ۱۶) ، حدود یاد دیرین خود را ، در همکاری مشترک ، در حدیک «مترجم محض» ، و خویش را در مقام يك فیلسوف و متفکر ، تعیین کرده‌اند ، و آنگاه بدو گوارانه ، مسئولیت خطاها را ، خود به عهد گرفته‌اند ، تا دوست مترجم ، و بی‌مسئولیتان نرنجد . لیکن هنوز در این همکاری مشترک ، حتی در مورد ترجمه‌ی محض نیز ، معلوم نداشته‌اند که :

« مسئولیت تغییر پاره‌ای از عبارت ها ، و سرفصل‌ها ، و انتخاب ها ، از اثر «مانهایم» ، به عهدی کیست ؟ به عهد ایشان ، یا دوست مترجمشان ؟

معنی این تقسیم کار چیست ؟ یعنی یکی نخست ، فقط ترجمه می‌کند ، و دیگری ترجمه‌ی او را گرفته به سلیقه‌ی خویش ، عنوان

هایش را تغییر می‌دهد ، پاره‌ای از عبارات را دگرگون می‌سازد ، و سرانجام از آن میان ، کلیاتی را برمی‌گزیند ، و بعد بنام يسك ترجمه‌ی اصیل و دقیق ، بنام کاری مشترک ، منتشر می‌سازد ؟ و اما يك پرسش و يك احتمال دیگر :

نکند ، خدای نکرده ، جدا شدن یاران قدیمی از یکدیگر ، در امر مسئولیت مشترک مقاله ، مصلحتی باشد ؟! ناشی از يك نبرد شیوه ، يك استراتژی برای تشکیل دوجبه‌ی حمله ، یکی این ماه ، و دیگری در ماه دیگر ، علیه ناقد خود باشد ؟ زیرا ، چنانکه اشاره رفت ، ما را دو کم و کیف ترجمه ، هیچگونه بحثی نبوده است . و یار دیرین شما نیز که بگفتی شما ، جز ترجمه ، کاری نکرده است . در اینصورت ، انتظار ، و اقدام حمله از طرف وی واپس چیز ، حمل باید نمود ؟ به روشن شدن حقیقت ، یا به چیزی دیگر ؟! شما خود بدان ، چه‌تا می‌می‌دهید ؟

۶- پرسش‌های بی‌پاسخ

بدین ترتیب ، ما اصولاً بحثی درباره‌ی اصالت ترجمه‌ی شما نکرده‌ایم ، لیکن آنچه را که ما گفته‌ایم ، و شما ، به آسانی از روی آن گذشته و به خاموشی‌اش در سپرده‌اید ، ایست که :

الف - در جامعه شناسی ، دورشته وجود دارد : جامعه شناسی دانایی یا معرفت ، به معنی گسترده‌ی کلمه (Sociology of Knowledge) که شما آنرا ، جامعه شناسی دانش ، خوانده‌اید .

ب - جامعه شناسی دانش ، یا علم (Sociology of Science)

و بعضی دقیق فن کلمه که شما آنرا نادیده گرفته‌اید . اینک اگر اصرار دارید که نوع نخست را ، ما جامعه‌شناسی دانش بنامیم ، نوع دوم را آنگاه باید چه بخوانیم ؟ جامعه شناسی علم ؟ و به همه بگوئیم که «علم» غیر از «دانش» است ؟

پس هنگامیکه می‌گوئید : «جامعه‌شناسی دانش» ، این علمی‌ترین شاخه‌ی جامعه‌شناسی است ، و در علم و دانش ، در علمی‌ترین جامعه‌شناسی مغرب زمین چیست ؟

جامعه‌شناسی دانش ، این علمی‌ترین شاخه‌ی جامعه‌شناسی است ، و در علم و دانش ، در علمی‌ترین جامعه‌شناسی مغرب زمین چیست ؟

بعضی استدلالی ، علمی‌ترین رشته‌ی جامعه‌شناسی مغرب زمین است ، می‌خوانید ؟

۳ - آیا فقر علم و اخلاق ، در غرب ، فقط بدین دلیل است که جامعه شناسی دانایی در آن رونق ندارد ؟ و در شرق سیاسی چه می‌گوئید که آنرا بزرگترین موطئه‌ی روشنفکرانه‌ی امپریالیستی غرب است ، علیه جهان‌بینی مارکسیستی می‌شمارند ؟ علمی‌ترین دانش ، و این همه اختلاف و جنگ فلسفی و آرمانی در شرق و غرب بر سر آن است ، پس تفاوت علم ، با فلسفه و مذهب چیست ؟

جامعه‌شناسی معرفت ، رشته‌ای والاست ، لیکن شان علم ، تبلیغ‌های بازاریابانه ، شعارگونه ، و سوداگرانه نیست ، علوم و الارا باید ، بهمان شیوه‌ی صریح ، منطقی ، دقیق و حتی المقدور ، دوزخ جنجال های سیاسی در اطرافشان ، معرفی‌شان نمود . نه غربی غریبه شد و نه شرقی شرق زده ، بویژه از معارف غربی ، یا شرق سیاسی ، باید با احتیاط ، با انضباط ، و دقت فراوان ، در وضع کنونی جهان سوم ، استقبال کرده ، تا مبادا تشنگان آماده برای شیفتگی های شناخته و کم حوصله ، برای چندمین بار ، فریب يك «تسیم تازه

را بخوانند ، و گمان بر ندکند تنها مشکل غرب آنست که کتاب مانهایم را نخوانده است یا اگر آنرا خوانده است ، بدان اعتنا نکرده است ، و نیز مهم ترین راه حل دشواری های فزاینده ی جهان سوم ، تنها خواندن جامعه شناسی معرفت است .

۷- مانهایم ، و غرب

اما غرب ، همان غربی که ناآشنایان به شرح زندگی «مانهایم» پنداشتند که به وی توجه نکرده است ، برخلاف تصور آنان ، بزرگترین امکانی را که تاکنون بیک جامعه شناس داده شده است ، در اختیارش نهاده اند :

- یعنی مدیریت نشر دوره ی کتابهای جامعه شناسی و باز سازی اجتماعی را .

مانهایم ، پس از هجرت از آلمان به انگلستان ، بودی بنا تاسیس بنیادی ویژه ، امکان یافت که هر کتابی را در مسائل اجتماعی ، طبق پیش خود می پندد ، از هر جا که باشد ، با ترجمه به انگلیسی منتشر سازد . و عتوز ، این کتابها ، نزدیک به سی سال پس از مرگ مانهایم ، بنام واقتخار او ، توسط بنیاد ویژه ی او - بنیاد کارل مانهایم - بوسیله ی موسسه ی بزرگ انتشاراتی انگلستان «ارولنج و کیگان بول» منتشر می شود (۴).

بخش مهمی از خشم نازی ها ، و سپس کشورهای سوسیالیستی شرق ، از مانهایم ، بیشتر به سبب همین استقبال کم نظیر ، و احیانا مصلحتی غرب از وی ، و امکانات انتشاراتی بسیار وسیع او بوده است . تا جائیکه نازی ها ، وی را سگ تبلیغیت سوسیالیست خواندند . و کمونیست ها ، توطئه گر بزرگ روشنفکری امپریالیسم ، علیه مارکسیست نامیدند .

اینک چهل سال از این چنگ آرمانی می گذرد . روشنفکران جهان سوم ، ناچار باید با احتیاط و تکیه ی بیشتر بر منابع و هویت فرهنگی ، و تجربی همکاران خود ، بسراغ اینگونه آثار رود . او نباید انتظار داشته باشد هر چه را که ترجمه می کند ، و علمی ترین دانش اجتماعی مقرب زمینش می پندارد ، و هرگونه نیز که ترجمه می کند ، دیگران چشم بسته و در بست بپذیرند . و تنها به گوی بیچون و چرا ، او باشند .

مسأله ی را که ما ، پاره ای را صریح ، و پاره ای را به تلویح مطرح ساختیم ، چنین بود . لیکن شما ، گویا همه را نخواستید بپذیرید .

۸- جامعه شناسی : ضابطه گویزی

یاضابطه گویزی

بسیار درست است که ذهن ، همواره بنا بر زمینه های انفعالی موقت و دائم شخصی ، خانوادگی ، طبقاتی و قومی ، دریافت های خود را از واقعیت ، دستکاری می کند ، برمیگزیند ، و با تغییراتی گاه اندک ، و گاه بسیار ، تا ژرفای یک مسخ کافکائی واقعیت ، بوف کور وار ، آنرا باز پس می دهد . لیکن این دریافت ، از ره آورد های ویژه جامعه شناسی معرفت نیست . دهها سال ، پیش از قدرین نخستین آثار درباره ی جامعه شناسی معرفت ، مکتب فلسفی «اسقف بر کلی» (۱۷۵۳ - ۱۱۶۸۵) انگلیسی ، تاجائی در اصالت ذهن ، پیش تاخت که فیلسوفانه ، به انکار کلی واقعیت پرداخت . بگونه ای که امروز هنوز ، کتابهای درسی مارکسیستی ، هنگامیکه می خوانند ، آنتی قر ، ضد تفکر و آرمان خود را ، در جهان ، بگونه ی پرهان خلف ، بخاطر اثبات حقانیت بیچون و چرا ی خویش ، ثابت کنند ، جهان بینی

دشمن را ، ایدالیسم ، متکر واقعیت ، و مظهر آنرا ، اسقف بر کلی ، و ایده ایلیسم او ، می خوانند . و با تخطئه ی بر کلی ، می پندارند که نقد ایدالیسم را تمام کرده اند .

اینک نیز تعیین حدود خود کامگی های ذهن ، و نابخردی های خرد ، نه از اکتشافات ، و نه از وظائف و توانائی های جامعه شناسی معرفت است . این وظیفه ی روانشناسی است که هم اکنون ، دهها سال است که با شکفتن انگیزترین ، و دقیق ترین شیوه های علمی ، حدود خود کامگی های ذهن ، پیشداوری ها ، سفسطه بازی ها ، افسونگری ها و خود قریبی های آنرا ، در برداشت از واقعیت ، و باز سازی آن ، آشکار ساخته است . و ما ، شمهای از تفصیل «راز کرشمه ها» ی این ذهن خودکامه را ، در کتابی بهمین نام ، سال ها پیش باز گفته ایم - کتابی که پاره ای نخوانده ، و نفهمیده ، تنها نام آرد ، بر آن خودده گرفته اند .

کار علم ، گریز از عذک ، گریز از شاخص و سنجش کمیت ها ، بخاطر دریافت این سهم خلاق ذهن ، در پرداخت واقعیت نیست ، بلکه مهار آن ، و تعیین ضابطه های دقیق ، برای آن است . اگر نارسائی های در کمیت سنجش های جامعه شناسی ، های پرشنامه ای غرب ، دیده می شود ، نمی توان آنها را رها کرد ، و به سراغ ذهنی گری افراطی ، بنام جامعه شناسی معرفت شناخت ، ذهنی گری های افراطی جامعه شناسی معرفت را نیز باید پادستاوردهای روانشناسی های فردی و اجتماعی ، مهار و تکمیل کرد . ذهنی گری ، در جامعه شناسی معرفت ، فراتر از مزایا و فضائل آن نیست . بلکه آن خود ، نقطه ی بزرگ ضعف آن است که کار برد فورمول های کلی آنرا در مورد مصداق های عینی ، دستخوش اشکال ، و صدها ، استثناء کرده است . و بهمین سبب است که آنرا ، فلسفی ترین ، نه علمی ترین ، شاخه ی جامعه شناسی اش ، می شناسند .

اگر حسابگری ، یا بانکداری پس از احصاء کمیتی ، مثلاً مقداری اسکانس ، یا سکه ، تعداد مجموع واخدهای آنرا ، صدو پنجاه بگوید ، و چند لحظه بعد ، دوباره مجموع آنرا صدواندی اعلام دارد ، چگونه حسابداری است ؟ مثالی دیگر بزینم . اگر سر نشین مسئول تعیین حرارت خارج یک فیتنه ی فضائی ، به برج کنترل خود ، یکبار مقدار درجه ی حرارت خارج از سفینه را ، حدود صدو پنجاه ، و یک لحظه بعد ، صدواندی گزارش دهد ، چه تصمیمی در پاره ی بی بی ، یا میزان الحراره ی او باید گرفت ؟

جامعه شناسی ، حابرس اجتماع است . او باید تمام شئون اجتماعی خود را ، حتی المقدور ، با دقت عددی در صدها ، و فراز و نشیب های آماری ، بشناسد ، و از آنها ، به احتیاط ، گزارش دهد تا سیاستگار واقعی جامعه ی خود باشد ، و تحولات آنرا پیش بینی و پیشگویی کند . از آسیب های فزاینده ی آن ، خبر دهد ، و مسئولان جامعه را ، تا آنجا که ممکن است ، به پیشگیری بهنگام ، از وقوع فاجعه ها ، برانگیزد . او نمی تواند ، با تعبیر تعریف و وظیفه ی جامعه شناسی ، به یک نوع متافیزیک ، بنام یا به بهانه ی اسم اعظم جامعه شناسی ، به شناخت جهان ، آنهم به شیوه ی تفکر محض فلسفی و شخصی ، مبادرت ورزد . وظائف و کارهای علوم ، فلسفه ، متافیزیک ، مذهب ، حقوق و اخلاق ، دهها سال است که تقسیم ، و معین شده است .

جامعه شناس ، اگر ذهنی گریزان از واقعیت دارد - چنانکه در همه ی افراد کم و بیش ، باشد و ضعف صدق می کند - او نباید سر نوشت دریافت های علمی خود را از واقعیت ، بدست توین سرکش ذهن گریزان خویش ، در سپرد ، اسیر «آن ها» ، و لحظه های

۹- جامعه‌شناسی واکنش انتقادی

انتقاد، يك واكنش است. فرایند، سیر، جریان، یا تکاپوی انتقادی، يك جهش دیالکتیکی، يك زایش تکوینی، يك تقابل، يك جبهه‌گیری اضداد، يك سیمانگاری سایه روشن‌های «قر» و «آنتی‌قر» عقیده، ضد عقیده، برای حرکت به‌پیش، برای بهتر شدن، و برای شکوفاتر شدن اندیشه‌ی خلاق بشری است. انتقاد، اعتراض به‌سکون، اعتراض به رکود، اعتراض به‌درجا زدن، و دلخوش داشتن به‌دستاوردهای حقیر موجود، و میل جیش به‌سوی آینده و دستاوردهای تازه‌ی بهتر و بیشتر است. البته انتقاد، خودمیتواند، زایا، و ویا سترون باشد. بدیهی است، نقد علمی، همواره‌زایاست. نقد سترون، نقد شخصی، عیب‌جویی فردی، تصفیه حساب‌های خصوصی، کوتاه سخن، دفاعی گلابیاتوری است. يك شبه‌نقد است، نه يك نقد راستین. گلابیاتور، موفقیت خود را، تنها در نابودی و قیپ می‌داند. نه در همکاری پا و .

نقد راستین، تعاون است. همکاری، و هم‌اندیشی دسته‌جمعی، برای تکمیل يك میراث همگانی - معرفت و فرهنگ است. نقد کاذب، غرض‌ورزی، لجاجت، رقابت، حساب‌بده، و سرکوبی حریف، برای يکه تازی بلامنازع و بی‌دقیب است.

نقد راستین، بیشتر به‌بررسی ذات موضوع و ویژگی‌های آن می‌پردازد، نه به شخص فاعل، و صفت‌های شخصی، و خارج از موضوع او، مانند اینکه این همان کسی است که نام فرزندش، یا کنایش را چنین و چنان نهاده، پرت و پلامی گوید، سخنانش همه‌انشاءهای بی‌دریگری است که از جیب مراقبت خویش بیرون کشیده، و مانند آن یا بگفتنی‌شهور:

بدن سوخته مشدی مسم حلیل

سپیش زرده، این‌هم، يك دلیل!

نقد علمی، نقد زایا، عموماً از جزئی آغاز می‌کند، به‌بررسی و استقراء موارد همانند می‌پردازد، تا به استنتاج کلی نائل آید. و فرمولی عمومی و پایدار، از مواردی مکرر و مشترک را بدست‌دهد. و با این نقد، به قیاس کلی، بخاطر بازآزمایی مجدد آن، می‌آغازد و تحقق آنرا در يكايك مصداق‌های دعوی شده‌ی آن، ارزشیابی می‌کند، تا به تعیین حد رسائی یا نارسائی دقیق آن، نائل آید.

در حالیکه نقد شخصی، اگر هم از کلی آغاز کند، دیگر بدان بازمی‌گردد، و سرانجام، در بن‌بست کینه‌توژی‌های فردی، خصوصی، ناپایدار، و بی‌اعتبار، فرو درمی‌غلند.

نقد، با آنکه زایشی ذهنی، انگیزخته از جبر تقابل دیالکتیکی سخن است، عموماً، همانند زایش‌های طبیعی درمیان اغلب از جانداران، با درد توأم است. لیکن، برخلاف زایش طبیعی جانداران، آنکه از درد نقد، رنج می‌برد، معمولاً، ناقد نیست. بلکه مخاطب نقد است.

البته مخاطب نقد، هرچه قانع‌تر، و نوازده‌کارتر باشد، غالباً، احساس دردش از نقد بیشتر است. و هرچه بالغ‌تر و ورزیده‌تر باشد، تحمل نقدش فزون‌تر و احترام انگیزتر است. شجاعت این نیست که تنها به صراحت همواره ادعا کنیم. بلکه شجاعت بیشتر در این نیز هست که در پذیرش بی‌پروای نقد نیز، طمانینه، و وقار، و تعادل خود را از دست ندهیم. به‌های و هوای نبردازیم. و مسئله را از مسیر موضوعی خویش، منحرف نسازیم. مسائل اساسی را مضمحل و توطئه‌ی سکوت قرار ندهیم، و جدل را، به‌جنبه‌های لفظی و شخصی افراد، فرادرتکشیم.

خود باشد! این هنر، استعداد، و کار هنرمند امر سیونیست است که به ضبط بازنگاری، احساس‌ها، و برداشت‌های شخصی، و لحظه‌ای خود می‌پردازد، نه وظیفه‌ی يك دانشمند.

اینک به‌بینم، يك ذهن‌گریزان از عدد، و سنجش‌های علمی، بنام هوا داری از جامعه‌شناسی دانائی، بعنوان يك علم عدد‌گریز، تا چه حد زایا، یا عقیم است؟! ذهن عدد‌گریز که دیگران را به پرت و پلاگونی، و بی‌دردی بگیری سخن منم می‌کند، می‌گوید:

«مسئله این است که آقا... در بین حدود «صدونینجاه» اصطلاحی که در ترجمه‌ی ما، از متن مانهایم معادل فارسی یافته‌اند، فقط به‌همان اصطلاح نخستین چسبیده‌اند... و در بقیه‌ی آن «صدواندی اصطلاح» ضعف و فتوری نیافته‌اند» (نگین ش ۱۲۰، ص ۱۴)

نتیجه:

- حدود صدونینجاه اصطلاح، منهای يك اصطلاح، مساوی است با صدواندی اصطلاح.

مثالی دیگر، از ذهن واقعیت‌گریز، لحظه‌گرا و دمدمی‌فانده ارجحندما:

۱- «برخلاف سلیقه‌ی آقای صاحب‌الزمانی که کلمات عربی را می‌پسندند» (نگین، ش ۱۲۰، ص ۱۵)

و آنوقت، تنها یازده سطر بعد یا اشاره به سطر پنجم این سطور:

۲- «مثل اینکه، خودشان هم از این اکراه برخوردار شده باشند» (نگین، ش ۱۲۰، ص ۱۵)

- حال، آیا راقم این سطور، بنا بر داوری فاعل ارجحندما، بالاخره، کلمات عربی را می‌پسندد، یا از آنها، اکراه دارد؟ و باز شاهده‌ی دیگر، برای گریز ذهن از واقعیت، ایشان از طرفی می‌گویند:

«الف- (من اعتقاد دارم که این هر چهار کلمه (علم، داناش، دانائی، معرفت) را می‌توان بجای هم‌کار برد. زیرا آنها، از زمینه‌ی دور - در زبان فارسی باهم مترادف شده‌اند». (نگین ش ۱۲۰، ص ۱۵)

و بعد خود، اندکی بعد، بر امکان تردید این کلمات، بطلان کشیده می‌گویند:

(ب) «البته باید توجه داشته باشید که این تردیدها، اغلب به علت استعمال مجازی کلمات... منقول به تشکیلات شده‌اند و اینها کمی تعمق در کاربرد، وضع دستوری، و موارد استعمال دقیق‌تری آنها می‌توان، حدود هر کدام را نشان داد.»

و سه باره می‌گویند:

(ج) «اما مقتم که بین چهار کلمه‌ی دانش، علم، دانائی، و معرفت، اساساً در زبان فارسی، حد و مرزی نیست» (نگین ش ۱۱۵، ص ۱۵)

حالا در برابر این چهار داوری، یا «قر» متضاد - (الف) تردید واژه‌ها، (ب) ابهام واژه‌ها بر اثر استعمالات مجازی، (ج) امکان یافتن حدود مرزی برای آنها، در صورت تعمق در شیوه‌ی کاربرد و وضع دستوری آنها در زبان فارسی، (د) اساساً فقدان هرگونه حدود مرزی برای آنها، در زبان فارسی - تکلیف خواننده چیست؟ آیا واژه‌های علم، دانش، داناش، و معرفت، باهم مترادف‌اند، یا نیستند؟ اگر هستند، پس دیگر کوشش برای یافتن تفاوت‌هایشان چیست؟ و اگر نیستند، دعوی تردید آنها، برای چیست؟ آیا این است نمونه‌ی انشائی بادروییگر؟

آن مقاله ، من عمدا ، بیاس حرمت نام شما و همکار گرامی تان ، از ذکر نام هر دو خود داری کردم ، و عموما ، به ذکر « مترجمان گرامی ما » اکتفا ورزیدم . چرا ؟

زیرا فخواستم ، اگر کسانی ، شماره ی ماه قبل تکبیر را ، بویژه بر اثر مسافرت های نوروزی ، ندیده ، و یا اگر دیده ، آنرا خوانده اند ، و یا اصولا بدین گونه بحث ها ، در اینگونه سطوح و مباحث ، علاقه ای ندارند ، تنها باورق زدن مجله ، و دیدن اتفاقی نام شما در مقاله ای ، و یا شنیدن از این و آن ، در گپ زدن های مجلسی ، مسئله چنانکه در شهر ما رسم است - بدینگونه برایشان مطرح شود که فلانی با فلانی هادرافتاده است . فخواستم يك بحث فنی ، در میان همکاران ، بخاطر هدفی والا ، در سطح يك نزاع شخصی مطرح شود . بلکه تنها واقعا ارباب معرفت ، سواده دلان بر حوصله و راستین دانش که به تعقیب جدی و فنی مسئله پرداخته اند ، در حلقه ی گفتگوی فنی ما ، به داوری ، فراخوانده شوند و بی ! این بار نیز ، با همه اهانت لفظی و شخصی شما ، از این رویه ی اخلاقی ، همچنان بیرونی کردم . لیکن متأسفانه شما هدف را فراموش کرده ، مسئله را بخود گرفته ، و آنرا در سطح ستیزهای متداول شخصی ، مطرح ساخته اید که نوشته های دقیق ما ، مانند انشاهای بی دوپیکر فلانی نیست که از جیب مراقبتشان بیرون می کشد .

اینک خوشبحال شما که دخترها و پسرهای مدرسه ای شهر ما ، و دیگر آشنایان ، با دقت و ذکر نام می دانند که - نمودباله از چنین صوری - تعقیب شما کیست ، و شما ، و احیانا بنوبت ، یار دیرین شما ، چه کسی را بیاری علمی ترین ، و انسانی ترین دانش مغرب زمین کوبیده اید - یا چه پادزهری کام حریف خود را مسموم کرده اید که آنرا بدعوی احساس مسئولیت روشنفکرانه ، خواسته اید به چهران عقب ماندگی ها و غرب زدگی ها ، بخاطر پالایش روانی و تزکیه ی اخلاقی هموطنان خود ، از غرب ، به ارمغان آورید .

البته ، این آخرین پاسخ من به ردیه نویسی شما ، و احیانا دوست گرامی شما خواهد بود . زیرا ، در خانه اگر کسی استه دیگر این همه حرفه ها می شناسد . لیکن راه دوستی ، و همکاری برتفاقم ، از طرف من جهت بازاست ، سخنی گفتید ، پاسخی شنیدید . خدا کند که کینه ای بدل نگرفته باشید . زیرا ، واقعا حیف است ، در این شهری که هزار دوست کم است ، و یک دشمن بسیار ، مایب خود را ، در آغاز نوروز ، فریب دعوی معرفت و معرفت بازی را خورده باشیم ، و دهان گشوده پیششادهای کرده باشیم ، و برای يك عمر ، دو دشمن مفت و مجانی ناشناس ، برای خود ، ساخته باشیم !

تهران ۱۳۱۵ ر ۵

۱۲- منابع و مراجع :

- ۱ - سعدی : گلستان - باب ۴ ر بند ۱۱
- ۲ - نعمت اله کیکاوسی : ایرانی درباره ی ایران ، مطالعه نمی کند ، روزنامه کیهان ، ۱۰ ۵۴۳۱۰ - ص ۲۱
- ۳ - روزنامه کیهان ، ۱۰ ۵۴۳۱۰ - ص ۲۱
- 4 - The International Library of Sociology and Social Reconstruction, Founded by Karl Mannheim, London, Routledge and Kegan Paul

- ۵ - قرآن ، سوره ی ۶۸ آیه ۴
- ۶ - قرآن ، سوره ی ۲۹ آیه ۱۸
- ۷ - قرآن ، سوره ی ۱۶ ر آیه ۱۲۵

در سطح پیشرفته ی فرهنگی ، در انسان های بالغ علمی ، وجدان رشد یافته فنی ، افتضا می کند که پژوهشگر ، در وجود دیگر همکاران خود ، واقعا همکار و معاون احساس کند ، نه رقیب و هجو ، قابضی از نیروی خود را ، بجای پیشرفت ، صرف از میان بردن رقیب نماید . در مقدمه ی تقریبا نود درصد از کتابهای جدی علمی و فنی دانشمندان پیشرفته ی غربی ، مظهر این روح همکاری زایای گروهی ، و همبستگی شریکشی صنعتی ، آشکارا ، متجلی است .

این مقدمه ها را ، بویژه ما ، نباید نادیده گرفته ، و ناخوانده بگذاریم و بگذریم . نویسنده ی این کتاب ها ، عموما با قید نام ، یاد آور می شوند که نوشته ی خود را ، نیز از چاپ به چه کسانی برای مطالعه ، اظهار نظر ، و پیشنهاد های اصلاحی و تکمیلی داده اند ، و غالباً نیز سهم یکایک آنها را ، در هر مورد ، با سپاس ، یاد آور می شوند . و آنگاه با فروتنی ویژه ای که تنها با استدلالیران است ، و تنها از بنیادان معرفت انتظار می رود ، اعلام می دارند که :

- اگر چه ما در موارد بسیار ، محاسن نوشته ی خود را مدیون فلان و بهمانیم ، لیکن مسئول خطاها و نارسائی های موجود آن ، تنها ما هستیم ، نه آنان .

۱۰- ادب نقد، نقدی ادب !

نقد ضروری است . لیکن ، نقد نیز باید با ادب باشد ، و از عفت سخن ، برخوردار . نقدی ادب ، نقد هرزه درای ، نقدی بی معرفت است ، اینک خواه ، از هر معرفتی ، اتکیخته باشد . و با بهیانه ی ابلاغ هر پیام و معرفتی ، ابراز گردد . نقدی ادب ، همان عدل به وجود . زیرا در واپسین تحلیل :

علم آدمیت است و ، جوانمردی و ادب .
ورنه ، ددی ، بصورت انسان مصوری .
ای نابود باد معرفتی که اصالت ، فضیلت و شرف خود را ، بی حرمت کردن نام و تلاش انسانی دیگران می جوید .
کسانی که برای ساختن يك متافیزیک نو ، از جامعه شناسی ، به قرآن توسل می جویند ، اگر آنرا نیز همانند آن زمانیم ، نیازمند به تغییر عنوانها ، تصرف درباره ی از عبارات ، و اگر قبلی را دروغ نمی دانند ، اگر در توسل خود به کتاب مقدس مسلمانان ، ضمیمی و مومن هستند ، شایسته است ، قبل از توجه به « اسم اعظم » چنان معاصر ، به « خلق و خوی اعظم » خویش ، نظر افکنند ! و اگر قبلی ، برتری بر فضیلت ، و اسم اعظم قرآن در روابط انسانی اینست که :

- انک لعلی خلق عظیم - تو یو ابراز خوی بس والا ، ماموریت یافته ای . (۵)

هنگامیکه سخن از ادب نقد در پیش است ، دیگر پیش از آنکه به مدیونگی هر نوع معرفتی ، به آستان غرب ، سرساییم ، به میراث ستونک خود لحظه ای نظر افکنیم . این دستور ادب نقد است که با انقلابی بزرگ در خاور میانه ، از چهارده قرن پیش ، در منشور اسلام ، در قرآن ، طنین انگننده است :

- ۱ - آنانکه چون سخن را بشنوند ، بهترین آنرا ، پیروی می کنند . ، آنان ، صاحب دلان اند . (۶)
- ۲ - خلق را ، بیاری حکمت ، و اندرز نیک ... دعوت کن . با آنان ، به شیوه ای که بسندیده تر است ، به مناظره پرداز . (۷)

۱۱- يك نکته اخلاقی

اما ، رعایت يك نکته ی بس ظریف اخلاقی دیگر که سوگمندانه ، در آن مقاله از چشم کم محبت و پریفرض شما ، دور مانده است . در